

افرادی که اتفاقی پادشاه شدند!



از نظر تئوریک کلودیوس هیچ شانسی برای امپراتور شدن نداشت. او بسیار خجالتی و کم هوش بود و تأخیر در رشد داشت و آب از دهانش جاری می شد و از لکنت زبان رنج می برد. او عموی کالیگولا امپراتور منفور روم بود.

از نظر تئوریک کلودیوس هیچ شانسی برای امپراتور شدن نداشت. او بسیار خجالتی و کم هوش بود و تأخیر در رشد داشت و آب از دهانش جاری می شد و از لکنت زبان رنج می برد. او عموی کالیگولا امپراتور منفور روم بود. کالیگولا مبتلا به سادیسم بود. او کلودیوس را مورد استهزاء قرار میداد و به او ستم می کرد.

به گزارش پایگاه خبری تیک (Tik.ir)؛ ساده ترین روش برای پادشاه شدن چیست؟ شمشیر فرو رفته در سنگ را بیرون بکشید؟ بازی تاج و تخت انجام دهید و یا تاج هالووین روی سرتان بگذارید؟ در این گزارش درباره افرادی خواهید خواند که در ساده ترین شکل ممکن پادشاه شده اند.

۱. پگی از اوتام، تنها پادشاه مؤنث جهان

صرف نظر از این که مساوات شغلی بین دو جنس زن و مرد چقدر پیشرفت کرده است، هنوز در جهانی زندگی می کنیم که برخی مشاغل را مناسب مردان می دانند، حتی اگر چنین برداشتی بی پایه و اساس باشد اما همچنان وجود دارد. برای مثال همواره لفظ ملکه Queen برای زنان و پادشاه king برای مردان به کار می رود. هیچ کسی دقیقاً نمی داند چرا زنان نمی توانند پادشاه king باشند و همیشه کلمه Queen برای آنها به کار گرفته می شود؟

اما پادشاه پگی همه معادلات را به هم ریخته است. او تنها پادشاه مؤنث جهان است. اسم واقعی پادشاه پگی، شهروند آمریکایی، مشاور اداری در واشنگتن پایتخت آمریکا Peggilene Bartens است. او در یک آپارتمان کوچک زندگی و با کار کردن، امور روزانه اش را سپری می کرد. نوشتن نامه ها و پیام ها، رزرو ملاقات، جواب دادن به تلفن ها از جمله کارهایی بود که او انجام می داد. او در کنار همه اینها پادشاه اوتام (قبیله ای ماهیگیر) در غنا است. پگی تاج و لباس پادشاهی دارد. مردم قبیله اوتام جلوی او زانو می زنند و روی شانه هایشان بر تخت های روان حمل می کنند.

پگی چگونه پادشاه شد؟!

در سال 2008 میلادی یکی از نزدیکان او در اوتام نیمه شب با پگی تماس گرفت و به او به خاطر کسب عنوان پادشاهی تبریک گفت. پگی ابتدا آنچه را می شنید باور نکرد و فکر می کرد این موضوع یک شوخی بی مزه از طرف دوستانش است. اما همه چیز واقعی بود، پادشاه اوتام از دنیا رفته بود. مادر پگی در اوتام زندگی می کرد و پگی گاهی برای دیدنش به اوتام می رفت. قبیله پس از مرگ پادشاه، پگی را به یاد آوردند که چقدر شخصیت جالبی دارد و تصمیم می گیرند تا پگی را به عنوان پادشاه اوتام انتخاب کنند. البته این ماجرا آنقدرها هم اتفاقی نبود. پگی با پادشاه سابق ارتباط فامیلی داشته است. با وجود اینکه 25 سال در آمریکا زندگی می کرد، هیچ وقت فکر نمی کرد که اوتامی ها او را به یاد بیاورند، چه برسد به این که او را بر منصب پادشاهی بنشانند. امروز پگی زندگی اش را در غرب ادامه می دهد و به طور موازی به عنوان پادشاهی نیمه وقت برای اوتام کار می کند. البته او این فرصت را مغتنم شمرده و سیستم آموزشی نوین را در اوتام ایجاد کرده، برای مردم قبیله لوله کشی آب سالم قابل نوشیدن فراهم کرده است. پگی نخستین اورژانس اوتام را نیز راه اندازی کرده است.

۲. ژان بپتیست برنادوت، مخالف پادشاهی که خود پادشاه شد!

ژان بپتیست برنادوت فرمانده بزرگی در ارتش ناپلئون بود. برنادوت از همه اشکال پادشاهی نفرت داشت. برخی منابع تاریخی ادعا می کنند که برنادوت روی بدنش عبارت (مرگ بر پادشاهی) را خالکوبی کرده بود. مردی که آنقدر از پادشاهی بیزار بود که در یادداشت های به جای مانده از او می خوانیم: من قلباً و قالباً جمهوری خواه هستم و می خواهم تا آخرین رمق با همه پادشاهان مبارزه کنم.

تصورش را کنید مردی که این کلمات را می نویسد، پس از چندی خودش پادشاه سوئد می شود. در سال 1810 میلادی، پادشاه سوئد بیمار شد و در آستانه ی مرگ قرار گرفت، او وارثی نداشت. سوئدی ها تمایلی نداشتند که پس

از مرگ پادشاه کشمکش هایی برای تصاحب سلطه رخ دهد، به خصوص اینکه روسیه به شدت قوی بود و به سوئد چشم طمع داشت. به همین دلیل سوئدی ها در یک اقدام ضربتی در جستجوی کسی برآمدند که توانایی بالای نظامی داشته باشد. پس از در نظر گرفتن ملاحظات مختلف، برنادوت را به عنوان وارث پادشاه انتخاب کردند. ناپلئون که بر موضع گیری های برنادوت علیه پادشاهی اشراف داشت از این پیشنهاد سخیف شوکه شد و این پیشنهاد را نه تأیید و نه به مخالفت با آن پرداخت، او پس از چندی پذیرفتن پادشاهی از سوی برنادوت را ناهوشمندانه توصیف کرد. همین که به برنادوت پیشنهاد پادشاهی دادند با چند حساب و کتاب عقلانی نشستن بر تخت پادشاهی سوئد را پذیرفت و تحت عنوان ولیعهد «کارل ژان» وارد دربار پادشاهی سوئد شد و فرماندهی ارتش سوئد را بر عهده گرفت. او با نروژی ها جنگید و علیه ناپلئون تحرکاتی را انجام داد. او پس از مرگ پادشاه با لقب «کارل ژان چهاردهم» بر تخت نشست. دوران او بسیار کسل کننده بود زیرا محبوبیت چندانی در میان سوئدی ها نداشت.

۳. کلودیوس، ضعیف ترین فردی که جای کالیگولا را گرفت!

از نظر تنوریک کلودیوس هیچ شانسی برای امپراتور شدن نداشت. او بسیار خجالتی و کم هوش بود و تأخیر در رشد داشت و آب از دهانش جاری می شد و از لکنت زبان رنج می برد. او عموی کالیگولا امپراتور منفور روم بود. کالیگولا مبتلا به سادیسم بود. او کلودیوس را مورد استهزاء قرار میداد و به او ستم می کرد.

خشم مردم روز به روز از کالیگولا بیشتر می شد، در چنین شرایطی داشتن قرابت و فامیلی با خانواده کالیگولا یک بدشانسی محض بود. حتی اگر خویشاوندان کالیگولا بی آزار بودند و هیچ شانسی هم برای رسیدن به تاج و تخت نداشتند باز هم از خشم مردم روم در امان نبودند. رومیان تصمیم گرفتند تا خود را از شر کالیگولا خلاص کنند. مجلس سنا و ارتش که مسئولیت محافظت از کالیگولا را بر عهده داشتند دست به دست هم دادند و علیه او نقشه کشیدند. آنها به قصر کالیگولا حمله بردند و او و خانواده اش را کشتند. سربازان در آخر ماجرا فردی را در پشت پرده های قصر پیدا کردند که با لکنت زبان حرف های نامفهومی می زد و از ترس مثل بید به خود می لرزید. سربازان با بی رحمی شمشیرهایشان را از غلاف بیرون آوردند تا کلودیوس را بکشند. اما بخت با کلودیوس یار بود. سربازان او را نکشتند.

این فرضیه وجود دارد که او پس از دستگیری از کودتای مجلس سنا و ارتش علیه کالیگولا حمایت کرده است. بعضی از نظامیان با شنیدن حرف های کلودیوس احساس کردند که وجود امپراتور به مصلحت روم است به شرطی که اسم او کالیگولا نباشد. سربازان که از افکار کلودیوس قانع شده بودند به جای انتقام جویی، کلودیوس را به سمت امپراتوری منصوب کردند. کلودیوس پس از رسیدن به امپراتوری همه مردانی را که در کشتن کالیگولا دست داشتند اعدام کرد، از جمله همان مردانی که به او رحم کرده و او را نکشته بودند. به نظر می رسد استراتژی خوبی از سوی کلودیوس بود تا به سرنوشت مشابه کالیگولا دچار نشود. او پس از رسیدن به امپراتوری، تا حدودی صلح را در امپراتوری روم برقرار کرد و زیرساختها را گسترش داد. اما خود بزرگ بینی و جنون عظمت او را نیز همچون کالیگولا در خود فرو برد. پس از مرگش امپراتور بدتری جایش را گرفت که به او نرون می گفتند.

۴. ابدالونیموس، باغبانی که پادشاه شد

ابدالونیموس Abdalonymus یک باغبان بود که علف های هرز را هرس می کرد و پادشاه صیدا شد. داستان از اسکندر مقدونی آغاز می شود، همان کسی که با هدف جهانگشایی به سراسر جهان لشکر کشید. یکی از مناطقی که او اشغال کرد صیدا بود. استراتژی نخ نما و سستی در این گونه موارد این است که پادشاه را عزل می کنند و حکام مورد نظر را بر سر کار می نشانند. اما اقلیم صیدا قاعده ی بازی را به هم زد. اسکندر جایگزین قابل اعتمادی برای پادشاه پیدا نکرد. این شرایط برای پیشبرد امور آسفبار بود. اسکندر دو نجیب زاده را فرستاد تا کسی را بیابند که قرابتی با خانواده پادشاه سابق داشته باشد. آن دو باغبانی فقیر را پیدا کردند که نسبت دوری با پادشاه داشت. ابدالونیموس مثل هر روز برای هرس علف های هرز به سر کارش رفته بود که ناگاه دو مرد با لباس های فاخر جلوی او ظاهر شدند و به او اشاره کردند و گفتند: چطور می رفیق؟! تو از این به بعد پادشاهی! لباس پادشاهی بر تنش پوشاندند و او را تا قصر مشایعت کردند. به او گفتند: تو اینجا باش با همه گیاهان قصر که از آن توست... حالا نوبت توست که دستور بدهی! بر اساس برخی منابع تاریخی، حکاکی روی (تابوت دان اسکندر) که در استانبول موجود است، اسکندر و ابدالونیموس را نشان می دهد که در حال شکار شیر تصویر شده اند.

۵. بانسah مکانیکی که پادشاه هم هست

راه های زیادی برای تبدیل شدن به پادشاه وجود دارد. اما شاید پادشاه بانسah از منطقه گبی در هوهوی غنا به

جالبترین شکل ممکن پادشاه شده باشد. نام کامل او (توگبا نغوریفیا سیفاس کوسی بانساه) و پادشاه سرزمین گبی است. این منطقه در شرق غنا و در مرزهای توگو واقع شده و حدود یک میلیون توگوپی و غنایی در آن زندگی می کنند که 300 هزار نفر از آنان از قوم ایوی هستند.

وقتی سر بانساه در مکانیکی کوچکش در لودویگسهافن آلمان خلوت می شود به امور پادشاهی می پردازد. پادشاه در غنا زندگی نمی کند. او در آلمان مکانیکی دارد و مثل شهروندان معمولی زندگی می کند و قصدی هم برای تغییر سبک زندگی اش ندارد. پدرش در سال 1970 میلادی او را به آلمان فرستاد تا درس بخواند و حرفه ای بیاموزد. او آلمان را دوست داشت پس در آنجا ماندگار شد و یک مکانیکی باز کرد.

در سال 1989 فکسی از غنا دریافت کرد که زندگی اش را زیرو رو کرد. بانساه هر چند یکی از اعضای خانواده پادشاهی بود اما هرگز فکرش را نمی کرد روزی خودش پادشاه شود. اما یک باور عجیب از سوی قبیله ایوی او را به سوی پادشاه شدن سوق داد. آنها بر این باور بودند افرادی که از دست چپ استفاده می کنند ناپاکند، پدربزرگش مرده بود و برادر بزرگش چپ دست بود و از نظر ایوها چپ دست، نمی تواند پادشاه باشد، به همین سبب او را به عنوان جانشین پدربزرگش به عنوان پادشاه خود برگزیدند، چرا که یکی از مردان قبیله در آن میان، بانساه را به یاد آورد که با دست راست آچار را در دست گرفته و کار می کرد.

به این ترتیب بانساه مکانیک ساده پادشاه گبی شد. با این حال او زندگی اش در آلمان را رها نکرد، بعضی وقتها پس از یک روز خسته کننده و عوض کردن روغن ترمز تاجش را روی سرش می گذارد و سوار هواپیما می شود تا منصب خسته کننده پادشاهی نیز مغفول نماند.

البته او پادشاهی را کوچک نمی شمارد، برای مثال مدارس بسیاری ساخته است. شراب نمی خورد اما برای تأمین پروژه های خیرخواهانه اش برند ویژه و اختصاصی آجو دارد! بانساه به عنوان پادشاه، چندین طرح امدادسانی به مردم را پی ریزی کرده و مدتی است که در حال جمع آوری کمک های مالی جهت احداث زندانی برای زنان است.